



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جایگاه زن در شعر و اندیشه «احمد شاملو» و «نزار قبانی»
نسرین شکیبی ممتاز



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده:

این مقاله پیرامون نقش و جایگاه زن در زمینه های ذهنی و آثار دو شاعر بزرگ در عرصه های ادبیات فارسی و عربی است. در حقیقت زن همواره در شعر این دو شاعر دارای نقشی محوری و تعیین کننده بوده است، آن چنان که بسیاری از تفکرات سیاسی، اجتماعی، ادبی و زیبایی شناسی این شاعران در خطاب به همسران خود که در واقع معشوق های آنان نیز بوده اند تجلی می یابد.

«آیدا» و «بلقیس» دو زنی هستند که در زندگی «احمد شاملو» و «نزار قبانی» بسیار تأثیر نهاده اند تا آنجا که این شاعران بسیاری از مکنونات و منویات خود را از راه عشق به این دو زن بیان می کنند.

حضور و ظهور این زنان در کلیت آثار شاعران این نکته را بیش از پیش مبرهن می سازد که هر کدام از آنها برای شاعر خود دارای ارزش و اهمیتی خاص هستند.

احمد شاملو بهترین عاشقانه های زبان فارسی را برای همسر و معشوقش آیدا سروده است و نزار قبانی در شعری که پس از مرگ همسرش و در رثای او می نویسد ارزش های پنهان زنی را برای آیندگان برملا می سازد که تنها شاعر قادر به درک آنها بوده است.

صاحب این قلم کوشیده است تا گوشه هایی از رابطه ی تنگاتنگ عشق به معشوقی که در جایگاه همسر نیز هست را با ذکر شواهدی از اشعار این دو شاعر بزرگ آشکار نماید.

واژگان کلیدی:

احمد شاملو. نزار قبانی. آیدا. بلقیس. معشوق. همسر.

بررسی جایگاه زن و سیر تطور و تثبیت او در ادبیات جهان این نتیجه را به دست می‌دهد که در طول تاریخی هزاران ساله او دارای کارکردها و ویژگی‌های مشترک و مشابهی در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی بوده است. ادبیات به عنوان وسیله‌ای موثق و معتبر برای حفظ ارزش‌ها و آرمان‌های جوامع بشری چهره‌چندگانه این موجود آسیب‌پذیر و شکستنی را به خوبی در خود حفظ کرده است.

در واقع ادبیات هر ملتی به نوعی مبین تغییرات زیربنایی و روبنایی جامعه‌ای است که در مسیری طولانی و پر پیچ و خم برای رسیدن به یک هدف متعالی حرکت می‌کند. موقعیت زن در هر جامعه‌ای در مسیر این حرکت است که این امکان را برای آیندگان فراهم می‌سازد تا با درک و فهم نظام‌های گذشته به تعریفی صحیح و بدون شائبه از مراحل تدریجی تکامل او بپردازد.

ادبیات فارسی و عرب دارای پیشینه‌ای طولانی و مستمر از حضور زنانی هستند که همواره در هر شرایط و موقعیتی تنها به یک وظیفه تعریف شده پرداخته‌اند. در واقع زن باید در خدمت تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های مردی قرار بگیرد که حتی گاهی از نظر فکری و فرهنگی برتری خاصی بر او ندارد و تنها به دلیل سیاست‌های سیاه جهان مردانه و مرد محورانه است که با او همواره همچون کالایی برخورد شده است که در نهایت می‌تواند مورد توصیف شاعران و گویندگان سرزمینش قرار بگیرد.

در عرصه‌ی ادبیات فارسی از همان ابتدا تا دوره مشروطه تغییر و تحولی در توصیف این زن هزاران ساله دیده نمی‌شود. او همواره با قامتی چون سر و صورتی چون ماه در ادبیات کلاسیک ایران حضور خود را اعلام می‌کند.

بررسی این جایگاه در تمامی ادبیات سبک خراسانی و بخشی از ادبیات سبک عراقی و هندی مؤید این مطلب است که با وجود پیشینه‌های اساطیری زن محور و ساز و کارهایمادر سالارانه در ایران، در زمینه ادبیات این زن که زمانی در قالب ایزد بانوهای مقدسی چون آناهیتا و اسپندارمز جلوه می‌نمود، موجودی منفعل و منفک از پیشبرد روابط انسانی و اجتماعی در ایران است. در واقع عدم حضور او در متن و بطن اجتماع هرگز فرصتی برای رشد و بروز توانایی‌های خاص و ذاتیش فراهم نیاورده است. این حرکت یکنواخت و کند به دلیل ایستایی سیستم‌های سیاسی - اجتماعی در ایران تا آنجا پیش می‌رود که در دوران مشروطه و با تلاش نیما یوشیج این مؤلفه نیز همچون بسیاری از

مؤلفه های دیگر این فرصت را می یابد تا به نوعی حضور خود را اعلام کرده و در نتیجه تعریفی تازه و روشن پیدا کند اما حضور پررنگ و غلبه مسایل سیاسی در این دوره نیز باعث می شود که این موجود آنچنان که باید دیده و درک نشود. اگرچه در این دوره زن از چارچوب معشوق خارج شده و دیگر وظیفه ی او تنها برآوردن خواسته های مردان و به دنیا آوردن فرزندان پسر نیست اما هنوز موجودیتی مستقل و اصالتی راستین ندارد. به عنوان مثال، می توان به موقعیت او در آثار «نیما یوشیج» اشاره کرد. در شعر نیما عشق به زن برای نخستین بار در ادبیات شعری ایران از حد برخورد با جنس دوم به در می آید و به معشوق همچون «دو کفه نارنج بریده» نگریسته می شود که نیمه ی گمشده و پنهان شاعر است. اگرچه این مسأله آغاز شکل گیری اندیشه برابری با زن را نوید می دهد اما شاعران این دوره عمدتاً چنان درگیر مسایل اجتماعی هستند که کمتر در آثارشان به شعرهایی بر می خوریم که مستقیماً در ارتباط با زن و مسایل او باشد. در این گونه شعرها مخاطب انسانی کسی است که می تواند زن را هم شامل شود.

با بررسی و مطالعه ادبیات کلاسیک عرب تصویری که از زن در این اجتماع به دست می آید تقریباً همان تصویری است که ادبیات ایران از او ارائه می دهد. در واقع زن در ادبیات عرب دارای اصالت انسانی نبوده و در حرکتی نابرابر دوش به دوش مردانی راه می رود که غالباً به او تنها به عنوان وسیله می نگرند. نگاهی به برخوردها و رفتارهای اجتماعی این جوامع تصویر تکان دهنده ای از زنانی به دست می دهد که اگر چه دیگر به جرم زن بودن زنده به گور نمی شوند اما ارزش های انسانی و حقیقی آنها آن چنان در گرد و غبار تاریخ پنهان شده است که امیدی به تنفس در دنیایی بدون تبعیض میان زن و مرد ندارد:

« زنان در روایات و توصیف های شاعران و گویندگان متقدم، موجودی ضعیف و ذلیل هستند که بدون احساس استقلال همواره محتاج و نیازمند مردان اند. در واقع این زنان بدون حمایت نیروی برتر مرد توان زیستن در این جهان را ندارند. ۱ »

زن در چنین جامعه بسته ای هرگز نمی تواند به اعلام موجودیت خود بپردازد و آنچنان در اقتدار مستبدانه مردان عرب مسخ شده است که گویی این اسارت و خفت را خاصیت جنسیتی خود می داند. ادبیات عرب از همان دوره ادب موسوم به جاهلی از نظر ویژگی های صوری، قدرت تصویرسازی و استفاده از معانی متنوع در قالب الفاظی فاخر و فخیم

دارای جایگاهی منحصر به فرد و ویژه است اما جایگاه زن در ادبیاتی با چنین قدمت و پیشینه‌ی در خور توجهی، جایگاه متزلزل و فاقد ارزش‌های والای انسانی است. با نگاهی گذرا به شعر شاعران بزرگ دوره جاهلی و سردمداران شعر عرب تنها با تصویرهایی تکراری و لزوماً زیبایی‌شناسانه از زنانی مواجه می‌شویم که گویی جز قامتی بلند، پوستی سفید، میانی باریک و سینه‌هایی درخشان هیچ نبوده‌اند:

وَ جِيدٍ كَجِيدِ الرَّئِمِ لَيْسَ بِفَاجِحٍ
 إِذَا هِيَ نَصَتْهُ وَ لَا بِمُعْطَلٍ
 وَ قَرَعٍ يَزِينُ الْمَتْنَ أَسْوَدَ فَاجِحٍ
 أَثِيثٍ كَقَنَوِ النَّخْلَةِ الْمُتَعَكِّلِ
 غَدَا ثَرَهُ مَسْتَشْرَرَاتُ إِلَى الْعُلَا
 تَضِلُّ الْعِاقَصُ فِي مُثْنَى وَ مُرْسَلٍ
 وَ كَشْحٍ لَطِيفٍ كَالْجَدِيلِ مُخَصَّرٍ
 وَ سَاقٍ كَأَنْبُوبِ السَّقَى الْمُدَّلِّ

۲

چنانکه از این شعر معروف « امرؤ القیس » پیداست، ظهور و حضور زن در اجتماع مردانه آن روز عرب و سنت‌های فکری و فرهنگی او تنها توصیفی زیبایی‌شناسانه است که فاقد هرگونه توصیف‌های ارزشی و انسان‌مآبانه است. در واقع توصیفی که این شاعر و شاعران مشابه او در این دوره از زن ارائه می‌دهند را می‌توان به عنوان الگویی تثبیت شده و خلل‌ناپذیر در سراسر ادبیات عرب مشاهده کرد. با توجه به ارزش‌های حقیر و سخیف چنین نظامی است که حتی آب دهان معشوق موضوع توصیف زیباترین وصف‌های شاعرانه قرار می‌گیرد و این در حالی است که انسانیت این موجود به فراموشی سپرده می‌شود:

تَجَلَّوْا عَوَارِضَ ذِي ظَلَمٍ إِذَا ابْتَسَمَتْ
 كَأَنَّهُ مُنْهَلٌ بِالرَّاحِ مَعْلُولٌ
 شُبَّحَتْ بِذِي شَبَمٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّحْنِيهِ
 صَافٍ بِأَبْطَعِ أَحْضَى وَ هُوَ مَشْمُولٌ ۳

عشقی که در این گونه آثار مشاهده می شود، شهوتی است که شاعر از طریق شعر به عنوان یکی از بهترین ابزارهای بیان مکنونات درونی به ابراز آن پرداخته است که با مقوله اروتیزم فاصله زیادی دارد؛ در واقع با توجه به تعریف فروید از این قوه و اصالت مسأله «لیبیدو» در عرصه ی روانکاوی او می توان این گونه اذعان کرد که اشعار با آن که با تعاریف و موازین هنر شعری منطبق اند اما از صمیمیت عاطفی که نسبت به زن برانگیخته می شود، بسیار دور هستند.

با توجه به آنچه از پیشینه ادبیات فارسی و عربی در مورد جایگاه و موقعیت زن گذشت می توان حوزه ی ادبیات معاصر را در این زمینه حوزه ای متفاوت و انسانی قلمداد کرد چرا که در این دوره زمانی ما با شاعره هایی همچون « فروغ فرخزاد»، « پروین اعتصامی»، «غادة السَّمان» و «نازک الملائکه» روبرو هستیم که هرکدام با توجه به جهان بینی خاص خود به نوعی ارزش های زنانه را به منصفه ی ظهور نهاده و جهان مردانه را که با استبدادی تاریخی در جهت اهداف نظام سرمایه داری حرکت می کند، نقد کرده اند.

از میان این شاعران، که حضور زن در افکار و آثارشان به نوعی تعالی و تکامل رسیده است، می توان به «احمد شاملو» و «نزار قبانی» اشاره کرد. در واقع عشق به زن در آثار و اشعار این دو شاعر عشقی است که حتی از مرحله ی عشق رمانتیک (Eros) پا را فراتر نهاده و به نوعی محبت محض (Philia) رسیده است. این عشق در اصطلاح «اریک فروم» همان وابستگی پاک میان عاشق و معشوق است که در آن زن به عنوان بخشی از وجود مرد، هویت و اصالت ارزشمندی پیدا می کند. در واقع این عشق، عشقی جامع و کامل است که شاعر را در فراسوی مرزهای تن به پیوند با ابدیت و دریافت رسالتی نایل می سازد که در آن سوی رسالت اندام ها انجام می پذیرد.

در زمینه رویکرد جدید به شعر در ادبیات معاصر ایران و عرب، احمد شاملو و نزار قبانی بیش از دیگران به عشق و تبعات آن در زندگی فردی و اجتماعی پرداخته اند. در واقع در این دیدار تازه است که با عشق به زنانی روبرو می شویم که زیباترین تصاویر شعری را به وجود آورده اند. در اشعار این شاعران زن چهره مشخصی دارد و به همین دلیل است که زیباترین شعرهای آنان، آن هایی هستند که در پیوند با عشق به زن سروده شده اند. آنجا که هر کدام از اینان از مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه خود سرخورده شده اند و عشق به

جامعه را متوجه عشق به زن می کنند، شعرشان نمودی برجسته می یابد؛ یعنی عشق، باعث صلابت شعرشان شده و همچون آغازی دیگر به آثارشان غنا و شفافیت می بخشد. حضور واقعی زن و توجه به ویژگی های او به عنوان انسانی برابر و محق اتفاق مهمی است که برای نخستین بار در شعر این شاعران به وقوع می پیوندد. به همین دلیل است که ستایش زن یا معشوق وارد قلمروی تازه ای شده و با رابطه های ژرف انسانی همراه می گردد.

در اینگونه آثار رابطه ی مرد یا شاعر با زن یا معشوق، رابطه ی انسان با انسان است که در هیأتی یگانه و ملموس تجلی می یابد، بدین معنا که زن در آثار آنان زنی است که در اجتماعی پر رنج و آشوب حضور دارد که دغدغه های روابط انسانی از مهم ترین و محوری ترین مسایل آن به شمار می روند. چنین زنی در هاله ی آرمان ها و ایده های ذهنی شاعر پنهان نیست، بلکه «همسر» اوست و دوش به دوش او برای تحقق ارزش ها و مؤلفه های انسانی حرکت می کند.

«آیدا» و «بلقیس» هر کدام زنانی هستند که با درک مسایل اجتماعی زمان خود و مشکلات پیرامون آن با مردانی زیسته اند که نگاهشان در افقی فراتر از محدودیت های جنسی و جسمی به روابط انسانی عمق و معنا بخشیده است. در واقع وجود و موقعیت این دو زن را در ذهنیت و شعر این دو شاعر می توان در سه حوزه مورد بررسی و مذاقه قرار داد:

- سنت شکنی در توصیف زیبایی معشوق
- نگاه تازه به جایگاه معشوق به عنوان همسر
- بیان مسایل سیاسی- اجتماعی از راه معشوق

سنت شکنی در توصیف زیبایی معشوق

احمد شاملو و نزار قبانی با در دست داشتن سنتی دیرینه از اصول زیبایی شناسیک کلاسیک، معیارها و ملاک های زیبایی را وارد مرحله ای ساختند که پس از آن ها به نوعی جزو اصول زیبایی شناسی جامعه شعری و ادبی تلقی گردید.

در این اصول دیگر صحبت از «زلف دراز»، «سیب زرخندان»، «چشمان مخمور» و «تن سیمگون» نیست:

ببین که سیب زنخدان تو چه می گوید
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

۴

کسی که در لحظه لحظه ی زندگی و در گیر و دار هزاران مسأله و مشکل اجتماعی همواره در کنار شاعر است، دیگر آن معشوق دیرینه ای نیست که تنها در لحظات عشق و مستی بر او ظاهر گردد و پس از گذشت این زمان دیگر اثری از او دیده نشود:
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در

دست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان نیمه شب دوش به بالین من آمد

بنشست

۵

سال ها و قرن ها بر شعر فارسی و عربی گذشت تا اصولی برای تعیین معیارهای زیبایی به وجود آمد که در ذهن و اندیشه ی شاعران بزرگی چون شاملوها و قبانی ها درک نوینی شکل گرفت که « شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد.»

۶

با توجه به این رویکرد مهم است که در زمینه ی فکری و شعر این شاعران با برخوردی متفاوت و در عین حال عظیم و استوار با معشوقی مواجه می شویم که گویی وامدار همه ی خوبی ها و همه ی زیبایی های جهان است:

بلقیس

كانت أجمل المَلَكاتِ في التاريخِ بابل

بلقیسُ

كانت أطولَ النخلاتِ في أرضِ العراقِ

كَأَن تَأْذَا تَمْشِي

تَرَافِقُهَا طَوَاوِيسٌ ...

وَتَتَّبِعُهَا أَيَّامٌ ۷

این زیبایی و شکوه دامنه دار را شاملو نیز به معشوق خود آید نسبت داده و او را با ملاک و معیارهایی می‌سنجد که کمتر می‌توان در شعر شاعری یافت:

میان خورشید های همیشه

زیبایی تو

لنگری است

خورشیدی که

از سپیده دم همه ستارگان

بی نیازم می‌کند . ۸

در واقع معشوق این شاعران درد را می‌فهمد و با آن زندگی می‌کند. هر کدام از آن‌ها در برهه‌ای از زمان و در موقعیتی مشابه تکیه گاه فکری و مامن عاطفی مردانی بوده‌اند که محیط و جامعه به ارزش و مرتبه شان پی نبرده و در مسیر شکست و ناکامی های سیاسی راه شعر و سرود را برگزیده‌اند. قبانی برای بلقیس زیبایش که همه جامعه ی عرب را در مرگ او مقصر می‌داند توصیفاتى دارد که تنها خاص اوست :

بلقیسُ
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یا نینوی الخضرَاءُ
پرتال جامع علوم انسانی

یا عَجْرِيَّتِي الشَّعْرَاءُ

یا أَمْوَاجِ دَجْلِهِ

تَلْبِسُ فِي الرَّبِيعِ بَسَاقِهَا

أَحْلِي الْخَلَاحِلَ

قَتْلُوكِ یا بلقیسُ

أَيُّهُ أُمُّهُ عَرَبِيَّةٌ ۹

شاملو نیز آنگاه که از دردهای اجتماعی به ستوه آمده و نیرنگ و نابرابری او را در مقابل ارزش ها و آرمان هایش قرار می‌دهد، با ذکر و توصیف زیبایی معشوق به ذکر آلام و مسایل خود می‌پردازد:

و تو ای جاذبه لطیف عطش که دشت خشک را دریا می کنی،
حقیقتی فریبنده تر از دروغ ،
با زیبایی ات - باکره تر از فریب - که اندیشه مرا
از تمامی آفرینش ها باور می کنی!
در کنار تو خود را

من

کودکانه در جامه نوروز نوروزی خویش می یابم
در آن سالیان گم، که زشت اند

چرا که خطوط اندام تو را به یاد ندارند! ۱۰

آیدا و بلقیس زنانی هستند که دارای ویژگی های رئال بوده و در مقام معشوق در موقعیت همسر نیز با شاعر زندگی می کنند. هرکدام از این ها در بافت ارزشی و نظم آرمانی ای که جامعه ی آن زمان دارد دارای ویژگی های برتر هستند که آنان را از هم جنسان خود متمایز می سازد به همین دلیل است که گاهی با توصیف ها و ویژگی هایی برخورد می کنیم که ازلی و اساطیری به نظر می رسند:

بلقیسُ.....

یا کنزاً خُرافياً.....

و یا رُمحاً عِراقياً.....

و غابه خیزران.....

یا من تَحَدِيثِ النُّجُومِ تَرْفَعاً

مِنْ أَيْنِ جِئْتَ بِكُلِّ هَذَا الْعُنْفُوانِ ؟

بلقیسُ.....

أَيْتِها الصِّدِيقَةُ..... و الرِّضِيقَةُ.....

و الرِّقِيقَةُ مِثْلَ زَهْرَةِ أَقْحوانِ

ضاقَتْ بنا بَیروتُ..... ضاقَ البَحرُ

ضاقَ بنا المَكانُ..... ۱۱

شاملو نیز در توصیفی بسیار زیبا معشوق مدام خود را که در هر سروری از او به نحوی

تداوم می یابد اینگونه وصف می کند :

بوسه های تو
گنجشکان پرگویی باغ اند
و پستان های ات کندوی کوهستان هاست
و تن ات
رازی است جاودانه
که در خلوتی عظیم
با من اش در میان می گذارند.

تن تو آهنگی است
و تن من کلمه ای که در آن می نشیند
تا نغمه هایی در وجود آید:
سرودی که تداوم را می تپد.
در نگاه ات همه مهربانی هاست:
قاصدی که زندگی را خبر می دهد.
و در سکوت ات همه صداها:
فریادی را تجربه می کند. ۱۲

آنچه باعث می شود شاعر به همسری را که در کنارش با سختی ها و ناهمواری های جامعه زندگی می کند، چهره ای ما قبل تاریخی و حتی اساطیری ببخشد، احساس عاطفی عمیق و هیجان سرشاری است که نسبت به او دارد. در واقع این زن به عنوان انسانی یگانه موجودی «پری وار» است که اگرچه نشانه هایی از معشوق ازلی دارد، اما در زندگی مدرن امروز در جایگاهی قرار گرفته است که همه چیز شاعر تجلی یا جلوه گاه اوست و او برآورنده ی همان نیازهایی است که شاعر برای آن زندگی می کند:

یا صفصافه أرخت صفائرَها علیّ.....

و یا زرافه کبریاء

الْبَحْرُ فی بیروت

بَعْدَ رَحیلِ عَینیکِ استقال

والشعرُ یسألُ عن قصیدتِه

التی لم تکتمَل کلماتها ۱۳

و تو ای جاذبه لطیف عطش که دشت خشک را دریا می کنی،
حقیقتی فریبنده تر از دروغ ،
با زیبایی ات - باکره تر از فریب - که اندیشه مرا
از تمامی آفرینش ها باور می کنی!
در کنار تو خود را

من

کودکانه در جامه نوروز نوروزی خویش می یابم
در آن سالیان گم، که زشت اند

چرا که خطوط اندام تو را به یاد ندارند! ۱۰

آیدا و بلقیس زنانی هستند که دارای ویژگی های رئال بوده و در مقام معشوق در
موقعیت همسر نیز با شاعر زندگی می کنند. هرکدام از این ها در بافت ارزشی و نظم
آرمانی ای که جامعه ی آن زمان دارد دارای ویژگی های برتر هستند که آنان را از هم
جنسان خود متمایز می سازد به همین دلیل است که گاهی با توصیف ها و ویژگی هایی
برخورد می کنیم که ازلی و اساطیری به نظر می رسند:

بلقیسُ

یا کنزاً خُرافياً

و یا رُحماً عِراقياً

و غابه خیزرانَ

یا من تَحَدِیْتِ النُّجُومِ ترفِعاً

مِنَ اَیْنِ جِئْتِ بِکُلِّ هَذَا العُنْفُوانِ ؟

بلقیسُ

أیتها الصدیقهُ و الرضیقهُ

و الرقیقه مثل زهره أحوان

ضاقَت بنا بیروتُ ضاقَ البحرُ

ضاقَ بنا المكانُ ۱۱

شاملو نیز در توصیفی بسیار زیبا معشوق مدام خود را که در هر سروری از او به نحوی

تداوم می یابد اینگونه وصف می کند :

بوسه های تو
گنجشکان پرگوی باغ اند
و پستان های ات کندوی کوهستان هاست
و تن ات
رازی است جاودانه
که در خلوتی عظیم
با من اش در میان می گذارند.

تن تو آهنگی است
و تن من کلمه ای که در آن می نشیند
تا نغمه هایی در وجود آید:
سرودی که تداوم را می تپد.
در نگاه ات همه مهربانی هاست:
قاصدی که زندگی را خبر می دهد.
و در سکوت ات همه صداها:
فریادی را تجربه می کند . ۱۲

آنچه باعث می شود شاعر به همسری را که در کنارش با سختی ها و ناهمواری های جامعه زندگی می کند، چهره ای ما قبل تاریخی و حتی اساطیری ببخشد، احساس عاطفی عمیق و هیجان سرشاری است که نسبت به او دارد. در واقع این زن به عنوان انسانی یگانه موجودی «پری وار» است که اگرچه نشانه هایی از معشوق ازلی دارد، اما در زندگی مدرن امروز در جایگاهی قرار گرفته است که همه چیز شاعر تجلی یا جلوه گاه اوست و او برآورنده ی همان نیازهایی است که شاعر برای آن زندگی می کند:

یا صَفْصَافَهُ أَرْحَتَ صَفَائِرَها عَلَيَّ

و یا زُرَّافَهُ كَبْرِيَاءِ

الْبَحْرِ فِي بِيْرُوتِ

بَعْدَ رَحِيلِ عَيْنِيكَ اسْتِقَالَ

والشِعْرُ يسألُ عن قصيدتهِ

التي لم تكتَمَلْ كلماتها ۱۳

زنی که احمد شاملو نیز به توصیف او می پردازد، زنی است که زیبایی هایش تنها با معیارهای اندک خط و خال و زلف و ابرو جلوه گر نمی شود، بلکه زنی است اندیشمند و صاحب تفکر که ویژگی های درونی اش بر مسایل ظاهری اش می چربد .

شاملو در بلندترین کلام هاو عمیق ترین سروده هایش به توصیف این زیبایی دیگرگون می پردازد، زیبایی قابل کشفی که برآیند درون و برون معشوق است و ویژگی درونی و بیرونی او را با هم منطبق سازد. در این سازگاری فلسفی نوعی زیبایی موجود است که «آن» نام دارد :

آن دست ها

پیش از آنکه گیرنده باشد

می بخشد

آن چشم ها

پیش از آنکه نگاهی باشد

تماشایی است

لبی

دستی و چشمی

قلبی که زیبایی را

در این گورستان خدایان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به سان مذهبی

رتال جامع علوم انسانی
تعلیم می کند .

امیدی

پاکی و ایمانی

زنی

که نان و رخت اش را

در این قربانگاه بی عدالت

برخی محکومی می کند که منم . ۱۴

شاملو در سرودی بسیار زیبا به نام «آینده در آینه» از کتابی به همین نام زیباترین توصیف ها و شاعرانه ترین واژه ها را برای توصیف همه زیبایی های معشوق خود به کار

برده است در این شعر همه اعضای معشوق در آمیزشی متعالی و ژرف از توصیفاتی قرار گرفته اند که به راستی در هیچ منظومه و سروده دیگری نمی توان دید و تنها قسمت هایی از آن را می توان با «غزل غزل های سلیمان» قابل قیاس دانست.

لبان ات

به ظرافت شعر

شهوانی ترین بوسه ها را به شرمی چنان مبدل می کند

که جاندار غار نشین از آن سود می جوید

تا به صورت انسان در آید .

و گونه هایت

با دو شیار مورب ،

که غرور تو را هدایت می کند و

سرنوشت مرا.

و چشمان ات راز آتش است .

و آغوش ات

اندک جایی برای زیستن

اندک جایی برای مردن

و گریز از شهر

که با هزاران انگشت

به وقاحت

پاکی آسمان را متهم می کند .

و ترانه ی رگهای ات

آفتاب همیشه را طالع می کند .

دستان ات آشتی است

و دوستانی که یاری می دهند

تا دشمنی

از یاد

برده شود .

پیشانی ات آینه ای بلند است
تابناک و بلند،
که خواهران هفت گانه در آن می نگرند
تا به زیبایی خویش دست یابند .
دو پرندۀ ی بی طاقت در سینه ات آواز می خوانند .
ای پری وار در قالب آدمی
که پیکرت جز در خلواره ی ناراستی نمی سوزد . ۱۵

.....

با قرائت این شعر با شکوه می توان اینگونه اذعان کرد که هیچ شاعری به اندازه ی شاملو به معشوق خویش هویت و موجودیت نبخشیده است و او را پا به پای خود و به عنوان انسانی برابر، نه صرفاً فروتن، راه نبرده است. ناگفته پیداست که او فارغ از مرزهای تن به اصالت زن و ماهیت از دسته رفته او می اندیشد . آیدای او زیباست اما این زیبایی از نوعی متعارف و همه جایی نیست. شاعر او را در آن دور دست بعید که حتی رسالت اندام ها به پایان می رسد و شور و تپش های جسمی فرو می نشیند، دوست می دارد به همین دلیل است که از دل شعر او توصیفاتی یگانه و بکر بیرون می آید .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نگاه تازه به معشوق به عنوان همسر: *قال و مقال*

معشوقی که در زندگی این شاعران مشهود است نه آن زیباروی لکاته ای است که تنها به خاطر زیبایی های جسمی و جذابیت های صوری خطاب شاعر قرار می گیرد و نه آن زن اثیری که هرگز جامه ی دنیای واقعیت و حقیقت های بیرونی به تن نمی کند . این معشوق زنی است که پای محکم بر زمین و نگاهی به فراسوها دارد به همین دلیل است که با نیروی عشق و عاطفه شاعر را در بر می گیرد و او را به تحمل رنج های جهان و بشریت ترغیب می کند .
او از نظر مسایل روحی و عاطفی چنان پیش می رود که گویی در وحدتی واقعی با شاعر خویش یکی می شود :
کیستی که من

این گونه

به اعتماد

نام خود را با تو می گویم
کلید خانه ام را
در دستت می گذارم
نان شادی هایم را
با تو قسمت می کنم
به کنارت می نشینم و

بر زانوی تو

این چنین آرام

به خواب می روم ؟ ۱۷

نزار قبانی آن هنگام که بانوی پرشکوه عشق خود را در خلال مسایل سیاسی عرب از دست می دهد آن چنان اندوهگین و متاثر می شود که در پی کوچک ترین بهانه ها احساسات و عواطف اصیل خود را نسبت به او بیان می نماید:

بلقیسُ

مُشتاقونَ مُشتاقونَ

و البيت الصغیر

یسائل عن امیرته المعطره

الذیول

نصغی إلى الأخبار .. و الأخبار

غامضه

و لا تروی فضول ... ۱۸

بلقیس برای شاعر یاد آور همه ی خوبی های جهانی است که او را مظلومانه در خود کشید. در واقع برای نزار، بلقیس خلاصه ی همه زنان تاریخی است که قانون های مرد مدار عرب و دروغ و تلبیس آن ها را نادیده گرفته است. این زن اگر چه چهره ای ایده آلیستی در آثار شاعر پیدا می کند، اما در حقیقت همسری است که وظیفه ی خویش را

حتی پس از مرگ هم رها نکرده است به همین دلیل است که شاعر با او از خانه و زندگی اش، که برای اش هیچ آب و رنگی ندارد، سخن می گوید:

بلقیس ..

إن زرو عک الخضراء

ما زالت علی الحیطان باکیه

و وجهک لم یزل متنقلا

بین المرایا و السائر ۱۹

این بیگانگی از خلق و یگانگی در انسانی که همواره امن ترین پناهگاه عاطفی شاعر است در آثار احمد شاملو نیز نسبت به آیدا دیده می شود. برای شاملو فشار و اختناق جامعه تا به حدی است که از هجوم آن به زنی پناه می آورد که عشقش ماهیت مزورانه ی دیگران را برملا می کند:

بیش ترین عشق جهان را به سوی تو می آورم

از معبر فریادها و حماسه ها .

چرا که هیچ چیز در کنار من

از تو عظیم تر نبوده است .

که قلبت

چون پروانه ای

ظریف و کوچک و عاشق است .

ای معشوقی که سرشار از زنانه گی هستی

و به جنسیت خویش غره ای

به خاطر عشق ات !

ای صبور ! ای پرستار !

ای مؤمن !

پیروزی تو میوه حقیقت توست . ۲۰

مرگ بلقیس به عنوان همسر آرمانی شاعر آنچنان او را دردمند و متاثر می سازد که حتی فرزندانش کنه و ماهیت این اندوه را در نمی یابند و این شاعر است که حتی مرز

های مرگ را می شکنند و تا انتهای خویش، زندگی را در مسیری از امید و انتظار طی می کند :

بلقیس

مذبوحون حتی العظم ...

والاولاد لایدرون ما یجری ...

هل تقرعین الباب بعد الدقائق ؟

هل تخلعین المطعف الشتوی ؟

هل تایتن باسمه ...

و ناضره

و مشرقه کازهار الحقول ؟ ۲۱

احمد شاملو تا روزهای پایانی زندگی خویش با همسر و معشوق چهل ساله اش - آیدا - زیست اما گویی تصور دوری از این زن که برای او «حضور بهشت» و «گریز از جهنم» است هم تصویری تلخ و آزار دهنده است:

چه بی تابانه می خواهمت ای دوری ات آزمون تلخ زنده به گوری!

چه بی تابانه تو را طلب می کنم!

بر پشت سمندری

گویی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نوزین پرتال جامع علوم انسانی

که قرارش نیست

و فاصله

تجربه ای بی هوده است . ۲۲

بیان مسایل اجتماعی سیاسی - اجتماعی از راه عشق

در شعر احمد شاملو و نزار قبانی منشور دیگری از رویکرد به زن یا عشق به زن نیز نمایانده می شود و آن ذکر نقصان ها و کاستی های موجود در جوامع مدرن انسانی است. ناگفته پیداست که هرکدام از این دو شاعر بزرگ دارای سیستم و دستگاه خاص فکری بوده اند که در آن آزادی و برابری انسان ها در مرکزیتی جاودانه قرار می گیرد . در واقع

نگاه به جهان ، انسان و تحمل درد ها و رنج های بشری از طریق عشق از جمله مسایلی هستند که کلیت شعر آن ها را تشکیل می دهد شاعر هنگام که در لحظه های محض و ناب سرایش شو معشوق صمیمی خود را مورد خطاب قرار داده و مهمترین مسایل فکری و عاطفی خویش را با او در میان می نهد ، از درد ها و محرومیت هایی پرده بر می دارد که اگر چه بر استمرارشان در جوامع انسانی آگاهی دارد امام با ذکر آنها وجودشان را به مردمی که غمشان را با خود و در خود دارد، گوشزد می کند .

حضور تاریک و مداوم نامالایمات اجتماعی و نوسانات سیاسی گاهی به اندازه ای حجیم و گسترده می گردد که شاملو را برای آن خرسند می کند که تنها یک مخاطب برای شعرش کافی است. او نیک می داند که در «شکنجه ی مضاعف» زیستن که فقر « احتضار فضیلت» است و «هم جنس بازان و قصابان» بر سر تقسیم لاشه حتی خنجر بر گلوی هم می نهند، کلامش به مثابه نفرینی تلقی می گردد که روح و روان قدرت طلبان و سودجویان جامعه را آزار می دهد، به همین دلیل ناگزیر از این همه تضاد و نفاق به وجودی وسیع و امن پناه برده و به این امر بسنده می کند که او تنها خواهان و خواننده ی شعرش باشد :

ای شعر های من، سروده و نا سروده !

سلطنت شما را تردیدی نیست

اگر او به تنهایی

خواننده شما باشد

چرا که او بی نیازی من است از بازرگان و از همه خلق

نیز از آن کسان که شعر مرا می خوانند

تنها بدین انگیزه که مرا به کند فهمی خویش سرزنشی کنند ! ۲۳

حقیقت تلخی که در این انتخاب احساس می شود آنقدر درد آلود و اندوهناک است که درک و هضم آن برای خواننده دشوار می نماید اما آنچه بدیهی و معلوم است این یاور است که شاملو با این انتخاب کژ فهمان و مدعیان را به چالش می طلبد که هیچگاه از حیطة «زر، زور و ترویز» به در نیامده اند .

نزار قبانی قصیده ی بلند و زیبای «بلقیس» را با حالتی خطابی نسبت به دشمنان انسان و انسانیت بیان می کند. در حقیقت این قصیده، تلنگر معنا داری است که جامعه ی عرب

را که در آن انسان به انسان رحم نمی کند به تفکر نسبت به عملکرد های خویش و او می دارد او برای آگاهی مردم جامعه اش بهای سنگینی می پردازد و آن جان زنی است که گناهی جز عشق به شاعر ندارد :

شکراً لکم

شکراً لکم

فحیبتی قتلت و صار بوسعکم

أن تشریبا کاساً علی قبر

الشهیده

و قصیدتی اغتیلت ...

و هل من أمه فی الأرض ...

- الا نحن - تغتال القصیده ؟ ۲۴

بلقیس برای نزار قصیده ی پر معنایی است که به دست عرب کشته می شود آن هم به دست کسانی که شاعر خود به آن ها درس عشق آموخته :

بلقیس ... یا بلقیس

علمت من قتلوک أسرار الهوی

لکنهم ... قبل انتها الشوط

قد قتلوا حصانی ۲۵

هنگامی که بلقیس به دست عرب کشته می شود، گویی همه ی ارزش های والای انسانی را با خود به خاک می برد، از این رو شاعر بر حال جامعه اش متاسف شده و برای آن آینده ای تاریک و مرگ آلود پیش بینی می کند :

بلقیس

بیروت ... تقتل کل یوم واحداً

منا

و تبحت کل یوم عن ضحیه

و الموت ... فی فنجان قهوتنا ...

و فی مفتاح شقتنا ...

و فی ازهار شرفتنا

و فی ورق الجرائد
و الحروف الا بجديه ... ۲۶
با مرگ بلقیس که نوعی مرگ آرمان ها و آرزو های روشنفکران و آزاری خواهان دنیای
عرب است، تاریخ به عقب و عرب مجدداً به دنیای جهل و تاریکی بر می گردد:

ها نحن ... یا بلقیس
ندخل مره اخرى لعصر الجاهلیه ...
ها نحن ندخل فی التوحش
و التخلف ... و الباعشه
و الواعضه ...

ندخل مره أخرى ... عصور البربریه ۲۷
بلقیس تحقق ایده های آرمانی نزار است و فقدان او برای جامعه عرب پیام آور ورود به
دورانی است که در آن دیگر از عشق و شعر اثری نیست. زنی واقعی همچون آیدا که به
زعم شاملو «فسخ عزیمت جاودانه است» نیز در میان تمامی نابرابری ها و نا برادری ها
طلیعه دار امید و زاینده است :

بر چهره زندگانی من
که بر آن
هر شیار
از اندوهی جانگاہ حکایتی می کند

آیدا

لبخند آمرزشی است . ۲۸
موجودیت و حضور این «لبخند آمرزش» در نزار نیز با معشوقه اش دیده می شود، اما
این لبخند نا جوانمردانه به دست کسانی محو گردید که شاعر تصورش را هم نمی کرد:

بلقیس : ایته‌ها الأمیره
ها انت تحترقین ... فی حرب
العشیره و العشیره
ماذا ساکتب عن رحیل ملیکتی ؟

ان الکلام فضیحتی ...

ها نحن نبحت بین اکوام الضحایا ...

عن نجمه سقطت ...

و عن جسد تنائر کالمربیا ۲۹

این درد جانکاه و پر دامنه در گوشه گوشه جهان به جان انسان های اندیشمند و بین دیگر شعله می افکند و آن ها را در برابر بی عدالتی، فقر، ظلم و گرسنگی بر آن می دارد تا در پی مفری بوده و اندوه عظیم خود را از طریق شعر به دست عشق بسپارند :
چشمه ساری در دل و

آبشاری در کف ،

آفتابی در نگاه و

فرشته ای در پیراهن ،

از انسانی که تویی

قصه ها می توانم کرد

غم نان اگر بگذارد . ۳۰

غم تاریخی و بزرگ نان که همواره از دغدغه های اصلی جوامع شرقی و جهان سومی به شمار رفته است، همان غم آشنایی است که در سر تا سر تاریخ این سرزمین ها مشهود و معلوم است :

یا قمری الذی طمروه ما بین الحجاره

الان ترتفع الستاره ...

الان ترتفع الستاره

ساقول فی التحقیق ...

انی اعرف الاسماء ...

و الاشیاء ... و السنجناء ...

و الشهداء .. و الفقراء ..

و المستضعفین ۳۱

شاملو همچون نزار از طریق عشق به معشوقی پاک و بی دلیل به ذکر پلیدی ها و پلستی هایی می پردازد که در متن جامعه اش جریان دارد. در حقیقت عشق این دو شاعر

در پایان از حالت فردیت خارج شده و به عشقی مردمی - اجتماعی تبدیل می گردد و این اتفاق بزرگ و مبارکی است که در زمینه ی ذهن و شعر اینان به وضوح دیده می شود:

پس پشت مردمکان ات

فریاد کدام زندانی است

که آزادی را

گل سرخی پرتاب می کند ؟

ورنه این ستاره بازی

حاشا

چیزی بدهکار آفتاب نیست . ۳۲

از نظر نزار پس از بلقیس عرب دیگر نمی داند چگونه باید در این دنیا زندگی کند زیرا دزدان و نا جوانمردان بر دنیای جامعه اش حکومت می کنند. او می داند هدف آن ها تنها مرگ بلقیس نبوده بلکه با این کار بر آن بودند تا عشق را از او بگیرند و در نتیجه دریای شگرف و متلاطم شعرش را بخشکانند اما به آن ها هشدار می دهد که در این راه توفیقی نخواهند داشت :

بلقیس

انی لاعرف جيداً...

آن الذین تورطوا فی القتل ، کان علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرادهم

پرتاب جامع علوم انسانی

ان یقتلوا کلماتی !!!

نامی بحفظ الله ... ایتها الجميله

مستظل اجيال من الاطفال ...

تسال عن صنفا ترك الطويلة ...

و تظل اجيال من العشاق

تقرا عنک ایتها المعلمه الاصيله

و سيعرف الاعراب يوماً ...

انهم قتلوا الرسول . ۳۳

رسالت پیامبر گونه نزار پس از بلقیس همچنان ادامه می یابد و او تا پایان عمر خویش مسؤولیت خود را در برابر عشق و آزادی به نیکی انجام می دهد. احمد شاملو نیز با توجه به این مساله در برابر همه نابرابری ها می ایستد و راه عشق را راهی بی پایان و متداوم تلقی می نماید :

و دل ات

کبوتر آتشی است ،

در خون تپیده

به نام تلخ

با این همه

چه بالا

چه بلند

پرواز می کنی . ۳۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ◆ ترجمانی زاده؛ احمد. معلقات سبع، با مقدمه و تعلیقات جلیل تجلیل، سروش، تهران: ۱۳۸۲
- ◆ العسکری، ابوسعیر الحسن بن الحسین العسکری. دیوان کعب بن زهیر، الدار القومیة للطباعة و انشر، القاہرہ: ۱۹۵۰
- ◆ العشماوی، فوزیه. المراه فی ادب نجیب محفوظ، المجلس الاعلی للثقافیه، القاہرہ: ۲۰۰۲
- ◆ شاملو، احمد. مجموعه آثار (دفتر یکم)، نگاه، تهران: ۱۳۸۵
- ◆ حافظ شمس الدین محمد. دیوان، تصحیح غنی - قزوینی، پارسا، تهران: ۳۷۹
- ◆ قبانی، نزار. دیوان

پی نوشت:

۱. «ولکن السمراء کانت تبدو دائماً فی روایتهم ضعیفه و خاضعه دائماً لرجل یحمیها او یتغلها دی ان المراه لندیهم تكون دائماً تحت حمایه الرجل الرائمه: و هذه الصوره للمراه لجزها لدی کثیر من کبار الکتاب الذین کانوا یعادون المراه.» برگرفته از کتاب «المراه فی ادیب نجیب محفوظ» از فوزیه العشماوی
۲. این ابیات از قصیده ای معروف از «امروا القیس است که ترجمه آن چنین است: گردنی گردن بند بسته و متناسب، که چون آن را بالا می گرفت جلوه گردن غزالان سید اندام بیابان را داشت. و موی بسیار پر و سیاه که موجب زیبایی کمر او بود مانند خوشه های درخت خرما که در هم فرو رفته اند. دسته موهای به هم تابیده و بلند او در میان قسمت های بازو های گیسوانش گم شده است. کمر باریک او از شدت لطافت و نازکی همچون افساری بافته شده از چرم بود و ساق های ظریفش همچون نی های «بردی» بود که درختان خرما بر آنها سایه افکنده باشند.
۳. این ابیات از قصیده ای معروف از «کعب بن زهیر» موسوم به «بانث سعادت» است که ترجمه ی آن چنین است: آب دهان معشوق همچون شراب گواریبی است که بر دندان های او می نشیند و باعث تازگی و طراوت آن ها می شود. گویی این شراب زلال در مسیلی پهناور به هنگام ظهر قرار دارد و باد شمالی بر آن می وزد.
۴. دیوان حافظ، تصحیح غنی - قزوینی، پارسا، ۱۳۷۹
۵. همان

- ۶ همان
۷. بلقیس زیباترین شاهبانوی تاریخ بابل و آراسته ترین و موزون ترین نخل در سرزمین عراق است. هنگامی که می خرامید طاووس ها به دنبالش می رفتند و آهوان در پی اش می دویدند.
۸. احمد شاملو، مجموعه آثار، آیدا در آئینه، شبانه، ص ۴۵۳
۹. ای بلقیس، ای نینوی سبز سبیدرویی که به امواج دجله می مانی و زیباترین زیور آلات را به خود بسته ای، امت های عرب تو را کشتند و از بین بردند.
۱۰. احمد شاملو، آیدا در آئینه، سرود آن کس که از کوچه به خانه باز می گردد، ص ۴۶۸
۱۱. بلقیس، ای گنج اساطیر من! ای آن که قامتی باریک و ظریف داری و ای همه جنگل های خیزران، ای آن که از ستاره ها بالاتری، این توان را از کجا آوردی که مرا رها سازی و ترک کنی؟ ای دوست، ای همدم، ای در لطافت همچون گل سرخ، بیروت، دریا و همه جهان در نبود تو بر ما تنگ شده است.
۱۲. احمد شاملو، آیدا در آئینه، سرود برای سپاس و پرستش، ص ۴۷۵
۱۳. بلقیس، ای درختی که زلف های خود را بر من افکنده ای، و ای زرافه ظریف و زیبا، در نبود تو دریای بیروت خشکید و شعر همواره از قصیده ای می پرسد که کلمات آن نا تمام ماند
۱۴. احمد شاملو، آیدا در آینه، سرود پنجم، ص ۴۷۷
۱۵. همان، شعر آیدا در آئینه، ص ۴۹۵-۴۹۸
۱۶. اشاره به شعر میعاد از مجموعه ی آیدا در آئینه، ص ۵۰۰
۱۷. همان، سرود آشنایی. ص ۴۷۳
۱۸. بلقیس، خانه کوچکمان مشتاق دیدار تست و لباس هایت پیوسته از شهبانوی معطر خود می پرسد به خبرها گوش می دهم اما همه چیز مبهم است و خبری از تو به گوشم نمی رسد.
۱۹. بلقیس، گل ها و گیاهان بر در خانه ها می گیرند و چهره تو پیوسته بر آئینه و پرده ها نمایان است
۲۰. احمد شاملو، آیدا، درخت و خنجره و خاطره، شبانه، ص ۵۴۰
۲۱. بلقیس، اندوه مرگ تو تا اعماق وجود من حتی به میان استخوانم رسید. فرزندان ما نمی دانند من چه باری تحمل می کنم، خود نیز نمی دانم، با خود می گویم: آیا پس از چند دقیقه دوباره بر در خواهد کوبید؟ آیا می آید و لباس های زمستانی اش را در می آورد؟ آیا همچون گل های شکفته بهاری لبخند تان تازه روی فرا می رسد؟
۲۲. احمد شاملو، دشنه در دس، فراقی، ص ۷۷۸
۲۳. احمد شاملو، لحظه ها و همیشه ها، سرود پنجم، ص ۴۸۰
۲۴. سیاستان می گویم، معشوق من کشته شد، اکنون می توانید بر گور او جام شراب سر کشید، قصیده و شعر من کشته شد، آیا جز ما هیچ امتی را توان قتل شعر هست؟

۲۵. بلقیس، من به آن که تو را کشت درس عشق آموختم و او پیش از پایان درس اسب زیبای مرا کشت.
۲۶. بلقیس، بیروت هر روز یکی از ما را می کشد زیرا همواره در جستجوی قربانی است، و امروز مرگ در فنجان قهوه ما، در خانه، در گل های ایوان، در روزنامه ها و در حروف ابجدان جاری است.
۲۷. بلقیس، با مرگ تو ما بار دیگر به عصر جاهلیت برمی گردیم و توحش، زشتی و پلیدی دوران بربریت را از سر می گیریم.
۲۸. احمد شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره! شبانه، ص ۵۱۳
۲۹. بلقیس، تو در آتش دشمنی قبیله ها علیه یکدیگر سوختی، از فراق تو چه بنویسم؟ همانا بین ما رازی وجود ندارد، امروز ما از میان کومه های قربانیان به دنبال ستاره ای هستیم که افتاد و خاموش گشت و پیکری که همچون آینه تکه تکه شد.
۳۰. احمد شاملو، آیدا: درخت و خنجر و خاطره! غزلی در نتوانستن، ص ۵۴۹
۳۱. بلقیس، ای ماهی که تو را در میان سنگ ها افکنده اند، اکنون پرده ها بالا می روند و راز مرگ تو آشکار می گردد، و من در بازجویی خواهم گفت که نام ها، اشیا و زندان ها، شهیدان، فقیران و مستضعفان را می شناسم.
۳۲. احمد شاملو، ابراهیم در آتش، شبانه، ۷۲۲
۳۳. بلقیس، من نیک آگاهم که آنان تو را کشتند قصد شعر مرا داشتند، آیندگان از موهای بلند تو خواهند پرسید، ای معلم اصیل، آیندگان درس عشق را از زندگی تو می خوانند و عرب به زودی خواهند فهمید که پیامبری را به قتل رسانده است.
۳۴. احمد شاملو، ابراهیم در آتش، شبانه، ص ۷۲۳